

فهرست

مقدمه ویراستار	۹
مقدمه	۱۱
زندگی‌نامه اسپینوزا و بررسی کلی آراء او	۱۵
▪ مواجهه با خاخام‌ها	۱۸
▪ در غربت فلسفی	۲۲
▪ طنین ایده‌های اسپینوزا	۲۳
▪ تفکر در دام تکفیر	۲۸
▪ گستردگی و عمق فلسفه‌ی اسپینوزا	۳۰
▪ دو سنت فلسفی	۳۴
▪ سنگ بنای فلسفه	۳۶
▪ خدا - طبیعت	۴۱
▪ نگارش اسپینوزا	۴۳
▪ بازتولید روش هندسی - مکانیستی	۴۴
▪ نظری بر ایده‌ی دکارتی	۴۷
روش هندسی اسپینوزا؛ تلقی او از لذت و مُرادش از تَفَلُّسُف	۵۱
▪ جامعه یهودی آن روزگار	۵۱
▪ روش هندسی	۵۳
▪ لذت	۵۶
▪ اسپینوزا، تأثیر داکوستا و داستان تکفیر	۶۴
▪ تأثیر داکوستا بر اسپینوزا	۶۶
▪ ارتدوکسی در دین	۶۹
▪ بیانیه تکفیر اسپینوزا	۷۱

۷۵	▪ دو کتاب اثرگذار.....
۷۹	▪ از باروخ تا بندیکت (از ۱۶۶۵ تا وفات).....
۸۸	▪ جایگاه دولت و اهمیت قرارداد اجتماعی.....
۹۰	▪ حق سیاسی و مشارکت مردمی.....
۹۳	▪ هابز و اسپینوزا.....
۱۰۰	▪ اسپینوزا؛ علامه طباطبایی و فلسفه سیاسی.....
۱۰۴	▪ آزادی بیان.....
۱۰۷	▪ نسبت دین، دولت و متن مقدس.....
۱۱۱	▪ خرافه و تأثیر آن بر دین.....
۱۱۲	▪ کارکرد دین ذیل اقتدار دولتی.....
۱۱۷	▪ معجزه، خیال و آزادی دینی در آراء اسپینوزا.....
۱۱۷	▪ معجزه.....
۱۲۱	▪ قوه خیال.....
۱۲۳	▪ آزادی باورهای دینی.....
۱۲۵	▪ متن مقدس در آراء اسپینوزا.....
۱۳۰	▪ تأثیر از دگران.....
۱۳۰	▪ وحی از منظر اسپینوزا.....
۱۴۰	▪ مقایسه وحی شناسی اسپینوزا و عبدالکریم سروش.....
۱۴۵	▪ طعم اخلاق (بررسی کلی ذیل مفاهیم اخلاقی در کتاب اخلاق اسپینوزا).....
۱۵۵	▪ نسبت میان اخلاق، طبیعت و قدرت.....
۱۵۹	▪ رابطه آزادی و اخلاق.....
۱۷۱	▪ تأثیر اسپینوزا بر پسینیان.....
۱۷۲	▪ مقایسه اسپینوزا و کانت.....

۱۷۵	اسپینوزا و پی‌یر بل
۱۷۶	اسپینوزا و هیوم
۱۸۳	اسپینوزا، ژاکوبی و لسینگ
۱۸۷	اسپینوزا و کانت
۱۹۴	اسپینوزا و نیچه
۲۰۷	ضمیمه: اسپینوزا، وحی و متن مقدس
۲۲۱	فهرست اعلام

مقدمه ویراستار

عقلت ابزار شده تا تو گرفتار شوی
آخرین مرتبه در یقین انکار شوی
هم خدایی و خدا هم همه از جوهرتوست
مرهمت این که در این مرتبه بیمار شوی
لعن و تکفیر به نزد تو انالحق زدن است
قصه این است که این بار تو بر دار شوی

صالح یحیی پور / آیه‌هایی که هیچگاه نازل نشد!

شکر کزین مرحله، جبرِ رقیب، رفیق افتاد تا پیرامون کهکشانش آرامش بخش
اسپینوزا به قدر نم، دریادلی کنم. در ژرفای اسپینوزا سخن اضافه گویی است؛ تنها
بی پروایی ای می‌طلبید تا تورا در «شب بازوانش سفر بدهد» و باران طبیعتش
دانه‌های درک را فراخ کند. قدم به قدم با او، خلاصه‌ای از باروخ تا بندیکت است.
همان سفر مجبور محبوب. مهاجرتی از زندان این قفس سخت و سیاه به زندان
پرواز.

شکر دومین از سرورش دباغ است که این کمترین را منتخب نمود و این
«هوشیاری، خلوت خواب را ربود» تا در سکوت پر رمز و راز اسپینوزا بدانم که نور را
مرتبه‌ای نیست، چه فرقی دارد؛ که کجا استادی - آبی برکه همان آبی پر رنگ
سماست - من نوشتم برگ - تو درختش پندار - ساقه را ریشه و گل - فرق جزء بود
به کل - طعم عمق ماهی، اوج پرواز کبوترهاست - نور را مرتبه‌ای نیست - و به خلقت
یکتاست - آنچه ما از صفت و حالت می‌پنداریم - رنگ پر رنگ خداست.

صالح یحیی پور

بیانِ هادی طباطبایی

باروخ اسپینوزا؛ شاهزاده‌ی فلسفه است. سیطره‌اش بر فلسفه و فیلسوفان قابل کتمان نیست. چنان اثری از خود بر جای نهاد که گفته‌اند: «شما یا پیرو اسپینوزا باشید یا اساساً فیلسوف نیستید». این تعبیر نیکویی است. تفکر او اما به دام تکفیر افتاد؛ بر او شوریدند تا زبان در کام کشد و دم فرو بندد. همان ماجرای نامبارکِ همیشگی. اقتدارِ یک اندیشه اما به این نابخردیها از میدان به در نمی‌رود. همچنانکه آراء اسپینوزا اثراتِ خود بر جای نهاد. بر رأی نواندیشان دینی هم بی تأثیر نبود. وقتی که این طایفه از بنیادین‌ترین امور دینی سخن می‌گویند، هنگامی که خداشناسی را ترسیم می‌کنند، زمانی که از مقوله‌ی وحی سخن در میان می‌آورند؛ وقتی که ارتدوکسی در دین را به نقد می‌کشند، هنگامی که اثراتِ مُخرَب خرافه در دین را باز می‌گویند؛ همگی پای اسپینوزا هم در میان است. پُر بی راه نیست اگر بگوییم که رأی این متفکرِ پرتغالی اینک بر دینداری ما هم اثر گذاشته است.

سروش دباغ در این کتاب، اندیشه‌های این فیلسوفِ غریب را به تصویر کشیده است. اما به نیکی می‌توان به قرابت‌های اسپینوزا با نواندیشی دینی هم واقف شد. همان نحله‌ای که دباغ هم بدان تعلق خاطر دارد. «غربت و غرابتِ اسپینوزا»، هم داستانِ غربت است و هم ماجرای قرابت.

سید هادی طباطبایی

مقدمه

«تو در جهان غریبی، غربت چه می کنی»
مولوی

روزگاری که در دانشگاه واریک انگلستان مشغول به تحصیل در رشته فلسفه بودم، با آراء باروخ اسپینوزا به نحو جدی آشنا شدم. خاطر م است در کلاسی که استاد، ذیل بحث از سنت عقل گرایی^۱، به تفصیل به آراء دکارت، اسپینوزا و لایبنیتس می پرداخت، از میزان جسارت و حدت ذهن اسپینوزا به وجد آمدم. چند سال بعد، ایامی که مشغول تدریس فلسفه ویتگنشتاین در داخل کشور و ترجمه رساله منطقی-فلسفی و نگارش شرحی بر آن بودم؛ جذابیت اسپینوزا برایم دوچندان شد؛ چرا که هم نام لاتین *Tractatus Logico-Philosophicus* متأثر از اثر نامبردار اسپینوزا، *Tractatus Theologico-Politicus* ساخته شده، هم نظم ریاضی وار *اخلاق اسپینوزا در رساله منطقی-فلسفی* ویتگنشتاین ریزش کرده؛ هم مفهوم از وجه ابدی (*sup speci eterni*) را ویتگنشتاین از اسپینوزا وام گرفته است.

۱. Rationalism

از ابتدای دهه نود شمسی، از فضای روزگار ساکن آمریکای شمالی گشته‌ام. پنج سال نخست، دوره پسا - دکترای خود را در دپارتمان «مطالعات تاریخی» دانشگاه تورنتو گذراندم. همان سال‌ها، اثر *اسپینوزا*، نوشته مایکل روکا را با لذت تمام خواندم. سپس، بر آن شدم یکی از سلسله درسگفتارهای فلسفی پسا-نسانسی خویش را با محوریت این اثر به فلسفه اسپینوزا اختصاص دهم. پس از برگزاری دوره‌های «فلسفه ویتگنشتاین»، «فلسفه کانت» و «فلسفه کی‌یرکگارد» در «بنیاد سهروردی»، در پاییز سال ۹۵، نوبت به اسپینوزا رسید. با مبنا قرار دادن اثر روکا، به شرح روایت خویش از نظام فلسفی این فیلسوف بلند آوازه هلندی همت گماردم. در همان ایام، خواندن *مسأله اسپینوزا*، اثر جذاب اروین یالوم را تازه به اتمام رسانده بودم و در حال هوای احوال و آرای اسپینوزا دم می‌زدم. همین امر، شوق من در برگزاری این درسگفتار چهارده جلسه‌ای را دو چندان کرد.^۱

در تقریر مطالب، به محتوای کتاب روکا وفادار مانده‌ام؛ تنها ذیل بحث از آراء الاهیاتی و وحی شناسانه اسپینوزا، جهت ایضاح بیشتر مطالب، ایده‌هایش را با آراء وحی شناسانه نواندیشان دینی ایرانی متأخر تطبیق کرده‌ام.

غربت و غرابت اسپینوزا، صورت منقح و ویراسته این درسگفتار است که چند بار به آب ویرایش شسته شده است. از سه دوست عزیز، *صالح یحیی پور*، *هادی طباطبایی* و *محمد موسوی عقیقی* که با صرف وقت و دقت بسیار، کتاب را ویراسته و به شکل کنونی درآوردند، صمیمانه سپاسگزارم. اگر نبود همت و محبت و پیگیری این عزیزان، اثر حاضر نهایی نمی‌شد و پیش روی مخاطبان عزیز قرار نمی‌گرفت. دو نوشته دلنشین *صالح یحیی پور* و *هادی طباطبایی* درباره اثر پیش‌رو، پس از مقدمه من آمده است. مقاله «اسپینوزا، وحی و متن مقدس» که چهارسال پیش از نگارنده

۱. فایل‌های صوتی این درسگفتار در لینک زیر در دسترس است:

http://soroushdabagh.ir/lecture_f.htm

انتشار یافت و در ورق روشن وقت‌ام گنجانده شده؛ به سبب تناسب تام با مباحث، در ضمیمه این کتاب، بازنشر شده است.

یکبار در دهه هشتاد شمسی، در سفری که به هلند داشتم، به اتفاق پدرم، عبدالکریم سروش بر مزار اسپینوزا حاضر شدیم؛ قبرش پشت کلیسایی در شهر لاهه واقع شده است. یک نوبت دیگر هم، سه سال پیش که برای ایراد چند سخنرانی عازم هلند شده بودم، به همراه برخی از دوستان همدل به سراغ او رفتم. هر دو بار، از پی سپهری، زیر لب زمزمه می‌کردم: «زندگی حسّ غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد» و «آدم اینجا تنهاست/ و در این تنهایی، سایه نارونی تا ابدیت جاری است».

باروخ جوان، به سبب طرح آراء الاهیاتی شاذّ و نامتعارف، در بیست و چهارسالگی تکفیر شد و صلیب تنهایی خود را تا انتهای عمر به دوش کشید. سبکبازی و سبک‌بالی و جسارت و حریت این سالک مدرن را بارها در خلوت ستوده‌ام.

ایده‌های اسپینوزا درباره امر متعالی و برکشیدن آموزه‌ی «همه‌خدا انگاری»^۱ و «خدا/ طبیعت»^۲، برایم تداعی کننده خدایی است که سپهری از آن سخن گفته و در تجربه‌های کبوترانه‌اش چشیده است: «و خدایی که در این نزدیکی است: لای این شب بوه‌ها، پای آن کاج بلند روی آگاهی آب، روی قانون گیاه».

اسپینوزا، آراء غریب و نامتعارفی داشت، به همین سبب از سوی خاخام‌های هلندی، طرد و تکفیر شد و مجبور به جلای وطن گشت و غربت نشینی پیشه کرد: «روزگار غریبی است نازنین!»، ظاهراً غربت و غرابت اسپینوزا، تقدیرعموم متفکران دگراندیش در سنت‌های دینی مختلف است؛ از اینرو حدیث غربت و غرابت این

۱. pantheism

۲. God/ Nature

فیلسوف هلندی، با حوالت تاریخی ما قرابتی دارد و در روزگار کنونی، برای ما ایرانیان، آشنا و قریب است.

از پدر عزیزم بابت پیشنهاد کردنِ عنوانِ *غربت و غرابت اسپینوزا* سپاسگزارم؛ اسمی با مسمّا که هم با احوال و اقوال فیلسوفِ هلندیِ سده هفدهم مناسبت دارد، هم فریاد آورنده وضعیت متفکرانِ دگراندیشی است که در چند صباحی که بر روی گروه خاکی می‌زیند، غربت و غرابت را با تمام وجود می‌چشند و تجربه می‌کنند و «به خلوت ابعاد زندگی» می‌روند و «ریه را از ابدیت پر و خالی» می‌کنند و «تنهایی معنوی» را نصیب می‌برند.

خرسندم که پس از سه سال و نیم از انتشار آخرین اثر فلسفی‌ام، در *باب فلسفه تحلیلی: با محوریت ویتگنشتاین*، روایتم از احوال و اقوال این نابغه هلندی، سر بر می‌آورد. اسپینوزا، همچون ویتگنشتاین و سپهری، در عداد سالکان مدرن محبوب من است که دم زدن درهوایش طی سالیان اخیر، «روی سرم سقفی از تناسب گل‌ها» کشیده و «عصر مرا با دریچه‌های مکرر وسیع» کرده است. جان جهان را شاکرم که پس از انتشار آثاری در حوزه ویتگنشتاین پژوهی و سپهری پژوهی طی سیزده سال گذشته، در آستانه سال هزار و چهارصد شمسی، نوبت به اسپینوزا رسیده است.

از مدیر فرهنگ دوست نشر *سهروردی*، سپهر زارع، برای انتشار این اثر ممنونم. امیدوارم *غربت و غرابت اسپینوزا*، به سهم خرد خویش، به غنای ادبیات اسپینوزا پژوهی در زبان فارسی بیفزاید و به کار علاقه‌مندان به فلسفه غرب عموماً، و فلسفه اسپینوزا خصوصاً بیاید.

سروش دباغ

تورنتو / اسفند ۱۳۹۹